تأثیر ادبیات روس از شاهنامه در گفت‌وگو با دکتر میرجلال‌الدین کزازی

همچون آوندهای درپیوند

علی شروقی

می‌گوید «نام من با نام شـاهنامه پیوند گرفته است» و این حرف درستی است. دکتر میرجلال‌الدین کزازی نامی اسـت که با شـنیدن آن نخستین چیزی که به یادمان می‌آید شاهنامه فردوسی است و البته تاکید بر به‌کارگیری واژگان پارسی در گفتار و نوشـتار. او در گفتار و نوشتار شیوه خاص خود را دارد که مبتنی است بر واژگان خالص پارسی؛ واژگانی سترده از هر واژه‌ای که غیرپارسی است، البته تا جای ممکن. کزازی علاوه بر شاهنامه بر دیگر متون حماسی ادبیات جهان نیز اشـراف دارد که گواه آن ترجمه‌های او از «ایلیاد» و «ادیسـه» هومر و «انه‌اید» ویرژیل است، گرچه او شاهنامه را از این هر سه اثر برتر می‌داند و در گفت‌وگوی پیش رو نیز بر این باور خود تاکید کرده است. امسال در نمایشگاه کتاب مسکو که ایران مهمان ویژه آن است، دکتر میر جلال‌الدین کزازی نیز حضور خواهد داشت و قرار است درباره شاهنامه سخن بگوید. همین موضوع دلیلی شد تا با او درباره تأثیر شاهنامه بر ادبیات روس و شـاهنامه چاپ مسکو که یکی از ویرایش‌های معروف و معتبر از شـاهنامه به‌شمار می‌آید گفت‌وگو کنیم. گفت‌وگویی که البته در این حد نماند و از شـاهنامه به میزان توجه به ادبیات کهن در ادبیات معاصر ایران کشیده شد. البته همان‌طور که شاهنامه بر ادب کلاسیک روس تاثیر گذاشته روسیه به عنوان یک مکان و نیز ادبیات داستانی روسیه بر داستان معاصر ایرانی تاثیر داشته که در سـتون روبه‌رو با عنوان «روسیه و ادبیات داستانی ایران» به آن پرداخته‌ام. کزازی درباره ضرورت توجـه به ادب کهن و بهره‌گیری از آن در ادبیات معاصر می‌گوید: «بی‌بهرگی از آن گنجینه گرانسـنگ مایه آن شده است که ادب امروز ما آنچنانکه سـرزمینی کهن و پهنـاور و فرهنگی و هنری و مینوی مانند ایران را می‌سزد مایه‌ور و پایه‌ور نباشد و مانند ادب کهن ایران به پدیده‌ای جهانی دگرگونی نیابد و فـرا نرود.» گفت‌وگو با دکتـر میرجلال‌الدین کزازی را می‌خوانید.

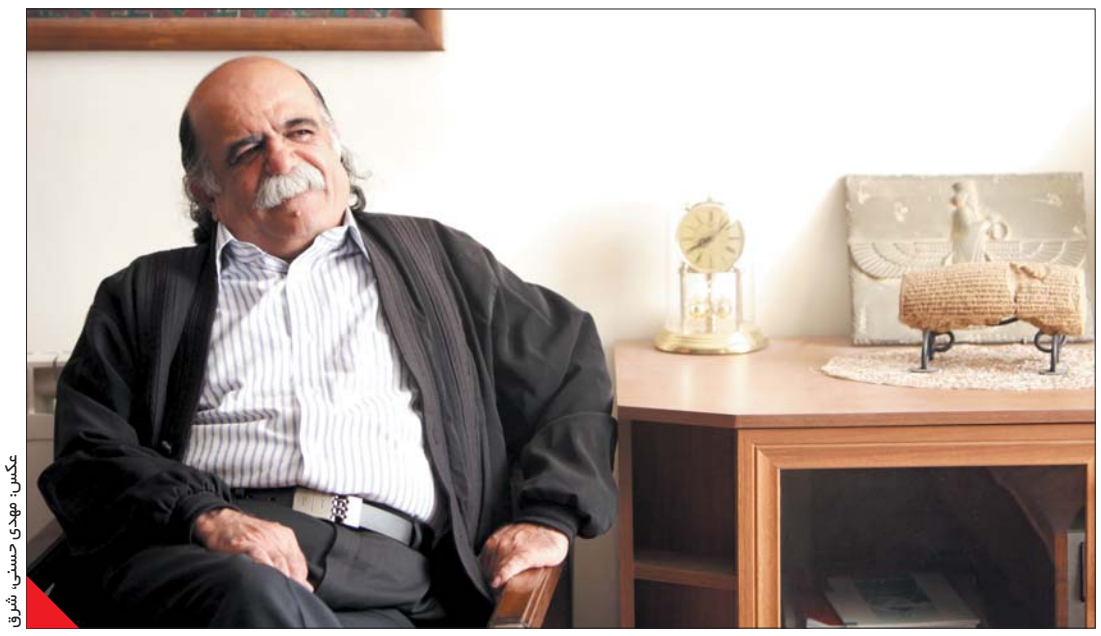

عکس: مهدی حسنی، شرق

امسـال که ایران مهمان ویژه نمایشـگاه کتاب مسکو اسـت گویا شما هـم به عنوان مهمان در این نمایشـگاه حضور دارید. نام شـما گره خورده اسـت با شاهنامه و به‌طور کلی متون حماسـی جهان. از طرفی روسیه یکی از کشـورهایی اسـت که با شـاهنامه پیوندی دیرین دارد و یکی از بهترین تصحیح‌های شـاهنامه هم شاهنامه چاپ مسـکو است. اگر ممکن است به عنوان شـروع قدری درباره پیشینه آشنایی روس‌ها با شاهنامه و دلیل توجه ویژه روس‌ها به آن صحبت کنید؟

با سـنجش شـاهنامه با دیگر رزم‌نامه‌های جهان می‌توان از نگاهی بسیار فراخ، بی‌هیچ یک‌سـونگری و پیش‌داوری و خشک‌اندیشـی، بر آن بود که این رزم‌نامـه، برترین و مایه‌ورترین رزم‌نامه جهان اسـت و هـم در چونی و هم در چندی بیش از رزم‌نامه‌های دیگر در سـرزمین‌های نیرانی یا غیر ایرانی کارسـاز افتاده اسـت. این سـرزمین‌ها از دیرزمان به یاری برگردان‌هایی که از شاهنامه به‌دسـت داده شده اسـت با آن آشـنایی یافته‌اند. برای نمونه ترنر ماکان این رزم‌نامه را به زبان انگلیسـی برگردانیده اسـت، ژول مول به زبان فرانسـوی و بـه دیگر زبان‌های اروپایی هم یا به یکبارگی از آغاز تا انجام یا داسـتان‌هایی از شـاهنامه، برگردانیده آمده است و حتی آنچنان دلپسند دیگران افتاده است که در سـرودن، از آن مایه و بهـره گرفته‌اند؛ مانند متیو آرنولد که سـروده‌ای بلند برپایه داستان رسـتم و سهراب به زبان انگلیسی پدید آورده است. شاهنامه در روسـیه نیز کارکردی از این‌گونه داشـته است، اما آشـنایی روس‌ها با آن بیشتر از کشـورهای دیگر یا روشن‌تر بگویم دیگر کشـورهای باخترینه و اروپایی بوده اسـت زیرا که در روسیه زمینه برای این آشنایی بیش از دیگر سرزمین‌ها فراهم بوده است.

یعنی روس‌ها قبل از کشـورهای اروپایی و زودتر از آنها با شاهنامه آشنا بوده‌اند؟

نه، من نگفتم که آشنایی‌شـان با شـاهنامه دیرینه‌تر اسـت، گفتم که بیشتر اسـت زیرا پاره‌ای از سرزمین‌های روس بخشـی از ایران بزرگ فرهنگی بوده‌اند و شـاهنامه یکی از ارجمندترین و بنیادین‌ترین شاهکارهای ادبی این سرزمین‌ها شمرده می‌شـده و هنوز نیز چنین است. حتی شـاهنامه در زندگانی مردم این بخش‌ها از روسیه کارکردی در دم و همواره داشته است و هنوز کمابیش دارد؛ من تنها نمونه‌ای را یاد می‌کنم که دوسـتی تاجیک به من گفت. او می‌گفت که در تاجیکستان، حتی در مغولسـتان، برترین کابینی که به عروس داده می‌شود نسخه‌ای از شـاهنامه بوده است، به همان‌سـان که ما در بخش‌هایی از ایران کنونـی هم می‌بینیم که عـروس هنگامی که به خانه بخت می‌رود به نشـانه شـگون و نیکبختی شاهنامه‌ای را به همراه می‌برد. از این‌روی دانشوران روسیه یا در روزگاری از تاریخ این سـرزمین، شـوروی، زمینه‌ای آماده‌تر داشته‌اند که با ادب ایرانی و پارسـی و از آن میان به ویژه با شـاهنامه بیـش از دیگر مردمان آشـنایی بجویند. از همین‌روی شـاهنامه به زبان روسـی هم برگردانیده شده اسـت. بهترین برگردان شاهنامه به روسی هم همان است که بانوی ابوالقاسم لاهوتی، سـخنور نامدار ایرانی، که زنی روس بوده اسـت بـه یاری و همکاری شـوی خویش به دست داده اسـت. دیگر این اسـت که یکی از بنیادین‌ترین و نامدارترین ویرایش‌های شـاهنامه که سالیانی بسیار برترین پایگاه پژوهش‌های شاهنامه‌شـناختی در ایران بوده است همان است که دانشوران روس به دست داده‌اند به تلاش پیگیر برتلس، دانشـمند و ادب‌دان شـوروی، که گروهی را راه می‌نموده اسـت در این کار باریک و دشـوار. در این روزگار ویرایش‌هایی دیگر، دانشـورانه و سنجیده از شاهنامه در دسـترس پژوهندگان نهاده آمده است اما سـالیانی بسیار تنها پایگاه و آبشخور در پژوهش‌های شاهنامه‌ای همین چاپ و ویرایشی اسـت از شاهنامه که در مسکو انجام گرفته است و به شاهنامه چاپ مسکو آوازه یافته است. این شـاهنامه با تلاش انستیتوی خاورشناسی شوروی که وابسـته به آکادمی علوم اتحاد شوروی بوده است سامان و سرانجام گرفته است.

چرا بین ویرایش‌های مختلف شاهنامه، چاپ مسکو بیش از بقیه معروف شد و به عنوان یکی از بهترین ویرایش‌های شاهنامه از آن نام می‌برند؟

شاهنامه چاپ مسـکو برپایه چند برنوشته کهن و نژاده که تا آن زمان یافته شـده بوده است ویرایش و چاپ شـده اسـت. این ویرایش، نخستین ویرایش سنجیده و دانشورانه است که از شاهنامه به دست داده شده است.

آیا شـاهنامه چاپ مسـکو همچنان جزو بهترین ویرایش‌ها از شاهنامه است؟

شاهنامه چاپ مسـکو همچنان یکی از آبشخورهاست، هم در متن‌شناسی شـاهنامه و هم در ویرایشی که کسـی می‌خواهد دیگربار از شاهنامه به انجام برسـاند. اما چندی اسـت که آن ارج و ارزش بسیار و بی‌مانندی را که روزگاری داشته، از دست داده است زیراکه ویرایش‌های سنجیده‌تری بر پایه برنوشته‌های نویافته، از شـاهنامه انجام گرفته اسـت؛ اما این بدان معنا نیست که ویرایشگر یا پژوهنده شـاهنامه یکسـره از شاهنامه چاپ مسـکو بی‌نیاز شده است و آن را می‌باید به کناری نهاد. شـاهنامه چاپ مسـکو هنوز هم یکـی از پایگاه‌ها و آبشخورهاست در هر پژوهشی که به هر شیوه درباره شاهنامه انجام می‌گیرد.

به شعری اشـاره کردید که متیو آرنولد بر اساس رستم و سهراب سروده است. در ادبیات روسـیه هم آیا نمونه‌هایی از چنین تأثیرهایی از شاهنامه وجود دارد؟

کارکرد و اثر شـاهنامه در ادب روسـی در زمان‌هـای کهن‌تر در آنچه از دید جغرافیایی و تاریخی کشـور روسـیه نامیده می‌شـود یا اگر بخواهم روشن‌تر و باریک‌تر بگویم کشـور مردمان روس، بیشتر به شـیوه‌ای درونی و نهادین بوده است تا به گونه‌ای آشکار. برای نمونه، سخنور نامدار روس، الکساندر پوشکین، درپیوسـته‌ای حماسـه‌گونه سروده اسـت به‌نام «روسـلان و لودمیلا». در این درپیوسـته که از نخسـتین سروده‌های این سخنور است، نشـانه‌هایی از جهان شاهنامه را می‌توانیم یافت. اثر آشکار شاهنامه بر تیره‌ها و تبارهایی که روزگاری به جهانشـاهی روسی پیوسـته‌اند از دیرزمان دیده می‌شود و یافتنی است. من برای شـما تنها یک نمونه می‌آورم: شاهکاری رزمی در زبان و ادب گرجی پدید آمده است که آن را «داسـتان پلنگینه‌پوش» می‌نامند. پلنگینه پوش پهلوان و چهره بنیادین این رزم‌نامه اسـت. این رزم‌نامه گرجی بهره‌ای بسیار از شاهنامه سـتانده اسـت و پلنگینه‌پوش می‌توان گفـت که بر پایـه جهان‌پهلوان بزرگ شاهنامه، رستم، پدید آمده است. این اثر ستانی و بهره‌بردن نمودی آشکار دارد در ایـن رزم‌نامه گرجی. مـن همچنان به یک نمونه بسـنده می‌کنم: نام دلدار این پهلوان گرجی «نیسـتاریجان» اسـت. این نام ریخت دگرگون شـده آمیغ یا ترکیبی در زبان پارسـی اسـت به نام «نیسـت در جهان» که نامی بوده که بر دختران می‌نهاده‌اند و در گرجی شده نیستاریجان که از نیست در جهان برآمده است. نیسـت در جهان هم اگر نامی شده اسـت برای دختران از آنجاست که می‌خواسـته‌اند دختر خویش را به نامی بنامند که برازنده او باشد. دختری که در زیبایی، در روی و موی و در خیم و خوی همتایی در جهان ندارد. نیز در دیگر سروده‌های ادبی و رزمیِ تیره‌هایی که از دید گوهر و نژاد روس نیستند بازتاب و کارکرد شاهنامه را می‌بینیم. نزد ازبکان، نزد ترکمانان، نزد ارمنیان.

آیا دیگر آثار کلاسیک ما هم در روسیه به اندازه شاهنامه مطرح بوده‌اند و اگرنه، دلیل این جایگاه ویژه شاهنامه در روسیه چیست؟

اگر بخواهم پاسـخی فراگیر به پرسـش شـما بدهم آن پاسخ این است که فراگیری شـاهنامه در روسـیه بیش از دیگر متن‌های پارسی بوده است، آن هم شـاید برمی‌گردد به همین نکته‌ای که یـادی از آن رفت؛ تیره‌های گونه‌گون در روسـیه می‌زیند. بخش‌هایی گسترده از این کشـور از ایران گسسته‌اند و هرچند از دید سیاسـی، امروز پاره‌ای از ایران زمین شـمرده نمی‌شوند از دید تاریخی و فرهنگی بخش‌هایی از جغرافیایی پهناور هسـتند که بسیار فراخ‌تر و دور مرزتر از جغرافیای سیاسـی کنونی ایران اسـت. چه آن سـرزمین‌هایی که زبان‌شان پارسـی مانده است همچون تاجیکستان، چه سـرزمین‌هایی که زبان‌شان دیگر شده است.

در آغاز گفت‌وگو گفتید که شاهنامه برترین رزم‌نامه جهان است. با توجه به اینکه شـما «ایلیاد» و «ادیسـه» و «انه‌اید» را هم ترجمـه کرده‌اید، آیا شاهنامه را از تمام این آثار برتر می‌دانید و اگر برتر می‌دانید دلیلش چیست؟

چنانکه گفتم شـاهنامه برترین رزم‌نامه جهان است و شما اگر شاهنامه را با آن سه‌گانه پهلوانی در ادب اروپایی بسنجید، حتی اگر والایی‌ها و برازندگی‌های ادبی و زیباشـناختی شـاهنامه را هم به کناری بنهیم و ژرفای اندیشه فردوسی را که گهگاه در دل داسـتان‌هایی که باز می‌سراید رخ بر می‌افروزد و با ما سخن می‌گوید و اندیشـه‌های فرزانه‌وار و جهان‌شناسانه خود را با ما در میان می‌نهد، بر پایه پیکره و چندی هم شـاهنامه بسـیار فزون‌تر و فراتر از آن سـه رزم‌نامه پرآوازه اسـت زیرا آن هر سـه رزم‌نامه، «ایلیاد» و «ادیسـه» کـه بازخوانده به هومر اسـت و «انه‌اید» که ویرژیل، سخن‌سـرای رومی، آن را در پیوسته است، بر گرد رخدادی یگانه در تنیده شـده‌اند که آن هم نبرد تروا اسـت اما شاهنامه

> **بهترین برگردان شاهنامه به روسی همان است که بانوی ابوالقاسم لاهوتی، سخنور نامدار ایرانی، که زنی روس بوده است به یاری و همکاری شوی خویش به دست داده است. دیگر این است که یکی از بنیادین‌ترین و نامدارترین ویرایش‌های شاهنامه که سالیانی بسیار برترین پایگاه پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی در ایران بوده است همان است که دانشوران روس به دست داده‌اند به تلاش پیگیر برتلس**

سرگذشـت تیره‌های ایرانی را از نخستین مرد ایرانی، نخستین انسان ایرانی، که کیومرث اسـت تا فروپاشی جهانشاهی ساسـانی در بر دارد. پس پیداست که شـاهنامه را نمی‌توان با آن سـه‌گانه پهلوانی در یک تراز و تـرازو نهاد. اگر آن سـه آوازه‌ای بلندتـر یافته‌اند این آوازه به چونی و چنـدی آنها باز نمی‌گردد و انگیـزه پرآوازگی آنها بهره‌ای اسـت که مردمان باختر زمیـن از این رزم‌نامه‌ها برده‌اند. آوازه افکنی بسـیار درباره آنها کرده‌اند، آنها را به رسـانه‌ها آورده‌اند و به شـیوه‌های گوناگون از آنها فیلم‌های سـینمایی ساخته‌اند، آنها را به صحنه برده‌اند و داستان‌های این رزم‌نامه‌ها را به شیوه پویانمایی یا داستان‌های نگارین و مصور و هر امکان و توانشـی دیگر از سـال‌های خردی کسان تا روزگار برنایی و برومندی و بالیدگی‌شـان فراپیش آنهـا نهاده‌اند. ما امـا آن بهره را به هیچ روی از شـاهنامه نبرده‌ایم و اگر آن تلاش که در شناسانیدن آن سه رزم‌نامه، به ویژه «ایلیاد» و «ادیسـه»، به جهانیان انجام گرفته اسـت برای شاهنامه انجام می‌گرفـت یا یک دهم آن تلاش نیز، شـاهنامه امروز آوازه‌ای بسـیار فراگیرتر و جهانی‌تر از آن سه‌گانه پهلوانی می‌توانست داشت.

در سـال‌های اخیر وضعیت شـاهنامه پژوهی و به‌طور کلی پرداختن به شاهنامه را در ایران چه‌طور می‌بینید و کارهای درخور در این زمینه چه اندازه بوده است؟

آنچه در پاسـخ به پرسـش شـما می‌توانم گفت این اسـت که رویکرد به شـاهنامه و تلاش در شـناختن و شناسانیدن آن، دسـت کم در چندی، در این سـالیان فزونی گرفته اسـت. برای اینکه ما چونی را بررسـیم نیاز به بررسی و کند و کاوی باریک و دیریاز خواهیم داشـت اما اگر شـما شمار کتاب‌هایی را که در این سـالیان در زمینه شـاهنامه چاپ شده است یا چاپ‌هایی که از شاهنامه به شـیوه‌های گوناگون در دسـترس نهاده آمده اسـت پایه بگیرید پرداختن به شاهنامه شتاب و گسترشی افزون‌تر از گذشته داشته است.

به «ایلیاد» و «ادیسه» اشاره کردید. ادب کهن غرب حضوری پررنگ‌تر در ادب و هنر امروزشان دارد و همان‌طور که شما گفتید علاوه بر اینکه به ادبیات امروزشان راه یافته مورد اقتباس‌های سینمایی و نمایشی و ... هم قرار گرفته. البته این اقتباس‌ها با دیدهای امروزی انجام شده اما در مورد متون کهن ما و از جمله شاهنامه، در ایران کمتر چنین اتفاق‌هایی افتاده است و اگر هم بوده کمتر با نگاه امروزی و نو بوده است. فکر می‌کنید دلیلش چیست؟

مـن به این پرسـش یا پرسـش‌هایی همانند آن چندبار تاکنـون در گفت و شـنودهایی که انجام گرفته اسـت یا در آنچه نوشـته‌ام پاسخ داده‌ام. پاسخی گوهرگرایانه، پدیدار شـناختی و ژرف‌کاوانه بدین پرسـش از دید من این است: این پدیده فرهنگیِ آسیب‌شـناختی باز می‌گردد به گسلی که ادب کهن ایران را از ادب امروزینـه آن جدا می‌دارد. بیشـینه گونه‌ها و روندهای ادبی در ایران نو، خواست من از ایران نو ایران پس از خیزش مشروطیت است، از پیشینه گرانسنگ فرهنگی و ادبی ایران گسسته است و ادب نو در ایران به پیروی از اروپاییان پدید آمده اسـت. این بی‌بهرگی از آن گنجینه گرانسـنگ مایه آن شده است که ادب امروز ما آنچنان‌که سـرزمینی کهن و پهنـاور و فرهنگی و هنری و مینوی مانند ایران را می‌سزد مایه‌ور و پایه‌ور نباشد و مانند ادب کهن ایران به پدیده‌ای جهانی دگرگونـی نیابد و فرا نرود، همان ادب کهن که بر روندها و خیزش‌های ادبی در جهان کارسـاز می‌افتاده است و سخنوران بزرگ را وا می‌داشته است که از این ادب بهره ببرند یا به پاس سـالاران سخن پارسی دیوان‌های ستبر بسرایند. برای نمونه چارانه‌های خیام آنچنان در ادب انگلیسـی کارساز می‌افتد که خیزش و شیوه‌ای نو آیین را در سروده‌های این زبان پدید می‌آورد که به نام کهین خیام آن را عمرگرایی یا omarism می‌نامند. هنوز هم با همه آنکه ما آنچنانکه می‌شاید نکوشیده‌ایم شـاهکارهای ادب ایران را به جهانیان بشناسـانیم شما می‌بینید که چگونه برگردان‌هایی خام و ناکام از سـروده‌های مولانا هنگامه‌ای فرهنگی در آمریـکا و در پی آن در دیگر کشـورهای باخترینه برمی‌انگیزد. ده‌ها نمونه از این دسـت می‌توانم آورد. این پدیده آسیب‌شـناختی برمی‌گردد به آن گسل. به آن بیگانگـی که نمودها و نشـانه‌های آن را ما در همـه هنجارها و پدیده‌های فرهنگـی و اجتماعی، به ویـژه در آفریده‌های ادبی و هنـری می‌بینیم. من اگر بخواهم این زمینه را بکاوم نمونه‌های دیگری هم می‌توانم آورد اما همین یک دو نمونه بسنده است در پاسخ به آن پرسش.

به گرایش به ادبیات غرب به عنوان یکی از عوامل گسست اشاره کردید. آیا شما دانستن ادبیات غرب و ادبیات جدید را یک آسیب برای ادبیات کهن می‌دانید؟ به نظرتان اینها با هم نمی‌توانند پیوند بخورند؟

بی‌گمان ما می‌توانیم از دیگر سامانه‌های ادبی بهره ببریم و با آنها در پیوند باشـیم. سخن در چگونگی این پیوند و بهره‌بری اسـت. اگر ما از جایگاه برتر یا دسـت‌کم از جایگاه برابر با دیگر سـامانه‌های ادبی پیوند بگیریم و از آنها بهره ببریم، نه تنها زیانبار و آسیب‌رسـان نخواهد بود بر گرانسـنگی و مایه‌وری ادب ما خواهد افزود. اما آن گسل که من در پاسخ‌های پیشین از آن یاد کردم ما را از اینکه با باور اسـتوار به خویشتن، با شناخت و آگاهی بسنده از پیشینه فرهنگ و ادب ایرانی به دیگر سامانه‌های ادبی جهان بپردازیم بازداشته است و همچنان باز می‌دارد. پیوند ما با این سامانه‌ها از سر خودباختگی و اثر ستانی بوده است. انگیزه‌ای که ما را وا می‌داشته است به این سامانه‌ها بپردازیم و از آنها با پیروی کورکورانه بهره بجوییم شیفتگی بر آنها بوده است. از همین روی ما در پیوند با این سامانه‌ها به آوندی تهی می‌مانسته‌ایم که هر چه را در آن بریزند به یکبارگی می‌سـتاند و در خود جای می‌دهد. پیوند سـنجیده، درسـت، به‌آیین، سودمند، سـازنده با فرهنگ و ادب دیگران تنها هنگامی انجام شدنی است که این پیوند مانند آوندهایی باشـد که با یکدیگر به‌گونه‌ای دسـت‌کم هم‌تـراز و هماهنگ پیوسـته‌اند. آوندی که مایه پروردگی فرهنگ و ادب می‌شـود ابزاری است که من آن‌را «آوندهای درپیوند» می‌نامم که «ظروف مرتبطه» هم نامیده می‌شوند. هرچه را ما در این آوندهای درپیوند بریزیم همواره این آوندها با یکدیگر همتراز می‌مانند. هرگز یکی فروتر از دیگری نخواهد بود. من شایسته می‌دانم در پی این پاسـخ بسـیار کوتاه بر نکته‌ای دیگر نیز انگشت برنهم که در این روزها کاربرد و روایی یافته است به‌ویژه در دانشگاه‌های ما. رشته‌هایی یا دانش‌هایی مانند ادب سنجشـی یا ادبیات تطبیقی یا دستور زبان سنجشی یا اسطوره‌شناسی سنجشی و هر رشـته و دانشـی که بر سـنجش در میان دو زمینه فرهنگی استوار است هنگامی برای ما کارسـاز و سـودآور خواهد بود که ما با شـناخت و آگاهی از پیشـینه فرهنگی و ادبی خود، با باوری استوار بر خویشتن، این دانش‌ها را به‌کار بگیریم. اگر این‌گونه نباشـد همچنان زیان خواهیم کرد. داشته‌های خویش را از مایه‌وری و توانمندی و شـکفته و شادابی به دور خواهیم داشت و اندک اندک آنها را بر باد خواهیم داد، زیرا دانشـجویان، جوانان ایران زمین که آینده ایران را می‌سـازند، آنچنان دلبسـته فرهنگ و ادب بیگانه خواهند شد، از آن روی که با ادب و فرهنگ نیاکانی‌شان بیگانه مانده‌اند، که یکسره رنگ آن فرهنگ را به‌خود خواهند پذیرفت.

امسال در نمایشگاه کتاب مسکو هم موضوع صحبت شما شاهنامه خواهد بود؟

دسـت‌اندرکاران این همایش از من خواسـته‌اند که درباره شاهنامه سخنی بگویم. من هم خواست آنان را برخواهم آورد. از دیگر سوی سخن گفتن درباره شـاهنامه همواره برای من شـورانگیزتر و شـررخیزتر از هر شاهکار دیگر ادبی می‌تواند بود. بختی بلند و بهین که من به پاس آن یزدان پاک را همواره سپاس می‌گذارم این اسـت که نام من با نام برین و شـکوهمند و بی‌مانند شـاهنامه پیوند گرفته اسـت. هر زمان همایشـی هست در زمینه شـاهنامه یا فردوسی، دسـت‌اندرکاران می‌خواهنـد که من در آن هنباز باشـم و ایـن همایش هم از همین‌گونه است.

عطف کتاب

روشنایی‌های یک عصر

سـال‌ها پیـش «انفجـار در کلیسـای جامع» آلخـو کارپانتیه با ترجمه سـروش حبیبی به فارسی منتشـر شـده بود. حبیبی این رمان مهم کارپانتیه را از زبان انگلیسـی بـه فارسـی برگردانده بـود و حالا مدتـی اسـت که ایـن ترجمـه با بازبینـی مترجم و با عنـوان «قرن روشـنفکری» توسـط نشـر نیلوفر منتشر شده اسـت. زبان اصلی این رمـان اسـپانیایی اسـت و حبیبی برای چـاپ مجدد این رمان ترجمه قبلی‌اش را با ترجمه‌های فرانسه و انگلیسـی مطابقت داده و می‌توان گفت دوباره دسـت به ترجمه این اثر زده است.

حبیبـی در پیشـگفتار کوتاهش بـرای چاپ جدید ایـن رمان درباره انتخاب عنوان جدیـد کتاب، «قرن روشـنفکری»، به این مسئله اشاره کـرده کـه ترجمه لغت بـه لغت عنـوان اصلی «قرن روشـنایی‌ها» است: «بر سـر ترجمه نام این قرن یا عصر بحث بسـیار اسـت که من صلاحیت ورود به آن را ندارم.

این است که تعبیر دائره‌المعارف فارسـی را برای عنوان آن، انتخاب کـردم و آن را قـرن روشـنفکری نامیدم. عنوان ترجمه اول، (انفجار در کلیسـای جامـع) را مترجـم انگلیسـی به سـلیقه خود انتخاب کـرده بود، که اشـاره‌ای اسـت به تابلویـی که ذکـرش در کتاب آمده و اشاره‌ای است پوشیده، به انقلاب فرانسـه، که نظام موجود را از هم پاشـیده و بنـای کلیسـا را به هوا پراشـیده اسـت به این امیـد که با نظمـی جدید و لابد بهتـر، بر زمین بازنشیند...».

کارپانتیـه که تباری فرانسـوی-روسی دارد در ۱۹۰۴ در هاوانا متولد شد و خیلی زود به عرصه مطبوعات وارد شد. او در ابتدای جوانی‌اش به سردبیری مهم‌ترین مجله آن زمان کوبا رسـید و در سال ۱۹۲۷ به‌دلیل فعالیت‌هایـش و امضـای بیانیـه گروهـی موسـوم به گـروه اقلیت بـه زندان افتاد. سـالی بعـد او به پاریس رفت و در آنجا به‌همراه روبر دسـنوس و آنتونن آرتـو به اجرای برنامه‌های هنری و ادبی برای رادیو پرداخت. بعـد از پیـروزی انقلاب کوبا به رهبری کاسترو، کارپانتیه به کشـورش برگشـت. کارپانتیه پیش از آنکـه داسـتان‌های مهم خود را بنویسـد در عرصه موسـیقی فعال بود و اولین تاریخ موسـیقی کوبا را نوشت و نیز قطعاتی برای باله و اپرا کمیک ساخت.

در بین آثار کارپانتیه، چهار رمان او آثـاری مهـم به شـمار می‌روند که عبارتنـد از: «این جهان خاکی»، «مرز جدایی آب‌ها»، «شـکار آدم» و «قرن روشنفکری». حبیبی درباره کارپانتیـه و آثـارش توضیحاتـی در ابتـدای رمـان نوشـته کـه در بخشـی از آن آمده: «کارپانتیه میان داستان‌نویسـان بزرگ ویژگی‌هایی یگانه دارد. ازجمله به سـبب آنکه در جزیـره بزرگـی از مجمع‌الجزایر آنتیـل، در عرصـه رویارویـی دو شاخه بزرگ فرهنگ اروپایی، یعنی فرهنگ آنگلوساکسـن از شـمال و فرهنگ اسـپانیایی از جنوب به دنیا آمده اسـت. اما این اروپای نمادین بـه دو جهان دیگر نیز پشـت داده اسـت یکی جهان هندیشمردگان، یعنی بومیان آمریکا و دیگری عالم سـیاهان، که از دوران برده‌داری از آفریقا به آنجا آورده شده‌اند و حامل روح شگفت‌آور جنگل‌های طبیعی قاره ساحت و کرانه شط‌های عظیم پررمز و رازند. کیفیت جهان‌شمولی فکـر کارپانتیه که آثـارش نماینده آن‌اند از همین‌جاست».

قرن روشنفکری
آلخو کارپانتیه
ترجمه سروش حبیبی
نشر نیلوفر

نگاه

به بهانه حضور ایران در نمایشگاه کتاب مسکو

روسیه و ادبیات داستانی ایران

در سال ۱۳۲۳ هجری قمری که می‌شـود ۱۲۸۱ خورشیدی، همان سـالی که هدایت زاده شـد، ترجمه‌ای از داسـتان‌های شرلوک هولمز منتشر شـد با عنوان «کتاب شـرلوک خومس». کریم امامی در مقدمه ترجمه‌اش از ماجراهای شـرلوک هولمز که سال‌ها پیش در مجموعه «کتاب‌های سیاه» انتشارات طرح نو منتشر شد، مشخصات این کتاب را چنین آورده است: «کتاب شرلوک خومس، جلد اول. از مصنفات کونان دویل. «مفتش غیررسـمی در لندن». مترجم: میراسـماعیل [موسوی] عبـدالله‌زاده. تهـران، ۱۳۲۳ هجری قمـری. ۷۵ ص، چاپ حروفی در مطبعه خورشـید. مزین به عکس مترجم». ایـن ترجمه به گفته کریم امامی «از روی ترجمه روسی داسـتان‌های شرلوک هولمز انجام شده بوده و امامی می‌گوید که ««خ» خومس (هولمز) سـوغات زبان روسی است». روسیه یکی از نخستین کشورهایی است که با اوج‌گیری نهضت ترجمه و پاگرفتن رمان و داسـتان کوتاه در ایـران، با میراث پربارش در ایـن عرصه، به ادبیات جدید ایـران راه باز کرد و در این میان گویا بخت آنتوان چخوف بلندتر بود و با ترجمه‌های صادق هدایت و بزرگ علوی از داسـتان «تمشـک تیغ‌دار» و نمایش‌نامه «باغ آلبالو» زودتر از دیگر غول‌های ادبیات روسـیه کـه همه هم از چخـوف قدیمی‌تر بودند به ادبیات ایران که داشـت برای نوشدن دسـت‌وپا می‌زد راه گشود. کمی بعد ابراهیم گلسـتان نیز در مجموعه «کشتی‌شکسـته‌ها»، داستانی از چخـوف را بـا عنوان «در تبعیـد» ترجمه کرد، اما در ایـن میان از یک مترجم دیگر نیز باید به‌عنوان طلایه‌دار معرفی ادبیات جدی روسیه به خواننده فارسی‌زبان نام برد. مترجمی که امروزه کمتر از او یاد می‌شود و نامش رحمت الهی است. الهی از دوستان صادق هدایت بود و یکی از نخسـتین کسانی که از داستایفسـکی ترجمه کرد و ترجمه‌هایش از «یادداشـت‌های زیرزمینی» و «نازنین و بوبوک» داستایفسکی همچنان تجدید چاپ می‌شـود. عشـق رحمت الهی به داستایفسکی را از یکی از نامه‌هـای هدایت به دکتر حسـن شـهیدنورایی می‌تـوان دریافت. هدایت جایی از این نامه با شـوخ‌طبعی معمول خود می‌نویسد: «چیز مضحک‌تر اینکه رحمت الهی بعد از آنکه چندین سال آرزوی مسافرت به آمریکا را داشـت و اقدامات کرد و رفت، مدتی اسـت که برگشته و چنـد روزی که در آمریکا اقامت داشـته در کتابخانه به ترجمه یکی از داسـتان‌های دوستویوسکی گذرانیده است». اما داستان ترجمه ادبیات کلاسیک روسـیه به فارسی داستانی است درازدامن که نقل‌اش در این مجال کم نمی‌گنجد و مقاله‌ای جداگانه طلب می‌کند. این داستان تا به امروز ادامه دارد و در سال‌های اخیر ترجمه‌های دقیق سروش حبیبی از آثار نویسـندگان کلاسیک روس نه فقط خواندن این آثار را به فارسی به تجربه‌ای شیرین‌تر بدل کرده که به میراث زبان فارسی نیز افزوده است.

وجه دیگر این حکایت اما حضور روسـیه بـه صورت‌های مختلف در داسـتان‌ها و رمان‌های ایرانی اسـت. باز باید به یکی از طلایه‌داران ترجمه ادبیات روسـیه، یعنـی بزرگ علوی، بازگردیم که در داسـتانی بـا عنـوان «رقص مرگ»، خـودِ زبان روسـی را نقطه شـروع حوادث داسـتان‌اش قرار داده اسـت. مرتضی، شـخصیت اصلی این داستان، می‌خواهد زبان روسـی یـاد بگیرد و مردی به نـام رجبوف دختری به

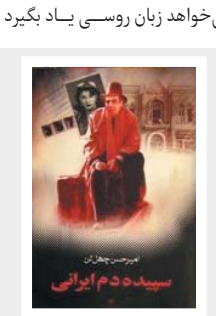

نام مارگریتا را که روسـی خوب می‌داند به او معرفی می‌کند و آشنایی مرتضی و مارگریتا حوادث اصلی این داسـتان کوتاه بزرگ علوی را رقم می‌زند.، اما اگر در این داسـتان خود زبان روسـی و شـوق یادگیری آن منجر به ماجراهای بعدی می‌شـود، در «همسایه‌ها»ی احمد محمود، رمان روسـی اسـت که چنین نقشـی ایفا می‌کند. خالد، قهرمان رمان همسـایه‌ها، با خواندن یک رمان روسی اسـت که متحول می‌شود. از این نمونه‌ها که بگذریم به نویسـندگان جدیدتر می‌رسـیم از جمله به داستان «جامه به خوناب» رضا جولایی که زمینه حوادث آن جنگ‌های ایران و روس اسـت و همچنین به رمان «سـوءقصد به ذات همایونی» او و نیز دو رمان «مهرگیاه» و «سـپیده‌دم ایرانی» از امیرحسـن چهلتن. در این هر سـه رمان، روسـیه نه دیگر به‌عنوان یک زبان یا متن مکتوب که به‌عنوان یک مکان در داستان ایرانی حضور دارد. بخشی از حوادث هر سـه این رمان‌ها در روسـیه می‌گذرد. زینال، یکی از شخصیت‌های اصلی «سـوءقصد بـه ذات همایونی» رضا جولایـی، برای تحصیل در دانشگاه علوم سیاسی مسـکو به این شهر می‌رود و این هم‌زمان است با فعالیت‌های مخفی انقلابی علیه حکومت تزاری. صفحات زیادی از این رمان به توصیف مسکو و پرسه‌زدن‌های زینال در این شهر اختصاص دارد. حین این پرسـه‌زنی‌ها، زینال یک‌بار هم از کنار خانه چخوف عبور می‌کنـد. آن هم درسـت در لحظه‌ای کـه چخـوف دارد روی آخرین نمایش‌نامـه‌اش کار می‌کند. زینال از مسـکو به پطرزبـورگ می‌رود و بخشـی از رمان هم به ماجراهای او در این شهر مهم روسیه اختصاص دارد. پطرزبورگ شـهری است که بخشی از ماجراهای رمان «مهرگیاه» امیرحسن چهلتن نیز در آن می‌گذرد. چهلتن بعدها در رمان «سپیده‌دم ایرانی» بار دیگر به روسیه گریز می‌زند، اما این‌بار به یکی از اردوگاه‌های کار اجباری که ایرج بیرشک، شخصیت اصلی این رمان، ۲۸ سال در آن گرفتار شده اسـت. ایرج در بحبوحه بگیروببندهای پس از ترور شاه، از ایران می‌گریزد، با این امید که در روسیه کمونیستی در باغ سبز به رویش گشوده شود، اما روس‌ها او را در مرز دستگیر و روانه اردوگاه می‌کنند و این اتفاق مسیر زندگی او را تغییر می‌دهد.

امـا اگر در نمونه‌های ذکرشـده، روسـیه فقط یکـی از مکان‌های رخدادهای داستانی است و تمام رمان را دربر نمی‌گیرد، غزاله علیزاده در رمان «خانه ادریسـی‌ها» کل حوادث داسـتان را در جایی از روسیه قـرار می‌دهد. علیز